

## بحث اخلاقی:

روایتی را از کتاب کافی مرور کردیم که بی‌مناسبت نیست چند دقیقه ایی لمحات بعدی این روایت را با هم مرور کنیم، روایتی بود از امام صادق (ع) که فرموده بودند: *طلبة العلم ثلاثة؛ فاعرفهم بأعلامهم و صفاتهم* طلاب علوم سه دسته‌اند آن‌ها را از راه صفاتشان و خودشان بشناس *صنفٌ يطلبه للجهل و المرء گروهی هستند که علم را به خاطر جهل و مرء فرا میگیرند که در این باره مطلبی را هم از مرحوم مازندرانی دیدیم؛ برای جدل علم یاد میگیرند و صنفٌ يطلبه للاستطالة و الختل* گروه دوم کسانی هستند که برای تکبر و خدعه، علم را یاد میگیرند و *صنفٌ يطلبه للفقة و العقل* گروه سوم کسانی هستند که برای فقه و عقل فراگیری علوم میکنند *فصاحب الجهل و المرء مؤذ ممار متعرض للمقال فی اندیة الرجال* آن دو گروه اول هم موزی اند هم جدل کننده اند و شاهدش هم این است که در مجتمعات شروع به حرف زدن میکنند، هر جا محل تجمع مردم است آنها وارد میشوند و شروع به سخنوری میکنند *بتداکر العلم علم خودشان را به رخ میکشند و صفة الحلم* خیلی خودشان را حلیم و بردبار نشان میدهند.

این مقداری بود با هم مرور کردیم، من باب اینکه به هر حال جمع مان از کلمات نورانی آن بزرگواران استفاده بکند، این صنف دوم شان را هم در سه چهار دقیقه ای که پیش رو داریم به این مطلب اشاره کنم.

پس صاحب الاستطالة و الختل؛ گفتیم استطالة یعنی خود را بالا گرفتن، افزایش دادن، تکبر ورزیدن، ختل را هم به معنای خدعه و فریب دادن ترجمه کرده بودند، یعنی گروه دوم کسانی هستند که علم را یاد میگیرند برای اینکه خودشان را بالا ببرند و برای اینکه مردم را با این بالا بردن خودشان به نوعی فریب بدهند، *فو خبٌ و ملقٌ*؛ خب را گفته‌اند به معنای خدعه و غش است ( در فقه میگوییم غش در معامله کردن، یعنی به نوعی معامله را فریب کارانه انجام دادن؛ مثلاً یکی از مصادیقش این است که آب در شیر بریزند که در مکاسب ملاحظه کرده اید) این فرد صاحب خدعه و ملق است، ملق که تملق از همین ریشه گرفته میشود، در عباراتی که از مرحوم اصفهانی داریم به معنای این است که طرف لطف شدیدی به کسی میکند (تعبیرش این است: *الملق بالتحریک؛ اللطف الشدید والتودد* به کسی محبت میکند، دوستی میکند فوق ما ینبغی



باللسان وحده اما این اظهار به زبان است، یک زمانی در دل هم هست مهم نیست، اما این فقط در زبان است من غیر آن یکون فی القلب منها اثر بدون اینکه در قلب از آن اثری باشد. به این میگویند «ملق» به نوعی شاید در ترجمه‌ای که خود امام هم در چهل حدیث دارند؛ چاپلوسی معنا کرده‌اند، یعنی این فرد فریب کار و چاپلوس است متملق است *يستطيل على مثله من أشباهه* این فرد از اشباه و شبیه های خودش، به وسیله این خدعه و تملق گویی میخواهد بالاتر قرار بگیرد؛ این «من أشباهه»، «من» بیانیه است یعنی علی اشباهه مثل خودش که آنها چه کسانی باشند؟ بیان از اشباه خودش باشند، هر دو یک اندازه سواد دارند، هر دو یک اندازه جایگاه دارند، هر دو واقعیت وجودیشان یک اندازه است اما میبینید این فرد بر اشباه خودش به این وسیله میخواهد برتری پیدا کند، معمولا هم همینگونه است وقتی ما نگاه میکنیم واقعا صفت چاپلوسی و تملق برای چیست؟ برای اینکه فرد خودش را بر اقران خودش برتری بدهد، برای اینکه معمولا اگر در یک مسابقه‌ای است در یک جایگاهی هست خودش را برتری بدهد. برای تعالی علم نیست، این علم را فرا گرفته است اما این کار را انجام میدهد که در دید مردم جلو تر بیفتد و *يتواضع للأغنياء من دونه* تواضع به خرج میدهد اما نه برای عالمان، بلکه للأغنياء، این از نکاتی است که دوستان ما دوستان طلبه خیلی باید به آن توجه بکنند، در زندگی امام یکی از نقاط روشن توجه نکردن به صاحبان وجوه است، معمولا به هر عللی که معمولا همه هم میشناسیم در میان ما این صنفی که در آن هستیم خیلی توجه به اینکه فردی الان دستش به جیبش میرسد آمده یک محاسبه‌ای، حسابی کتابی یا بذلی بکند، نسبت به او تواضع بیش از حد میشود، موارد عدیده در این وجود داشته که انسان میدید امام اصلا به این وجهی که آورده می‌شود نگاه نمیکردند، مربوط به بعد از انقلاب هم نبوده که بگوییم امام احتیاجی نداشتند، مال همان دوران مبارزه که شاید به هر ریالش بسیار احتیاج بود ایشان خودشان هم نمی‌شمرند توجه نمیکردند، میدانید که خوجه ها یکی از شبکه های پولدار در جهان اسلام هستند، یک گروه بسیار بزرگی هستند این آقایان هم اسماعیلی بودند، آقاخانی بودند بعد حدود صد و خورده ای سال پیش شیعه شدند، بسیار هم انسان های شریف و خوبی اند، یک گروهیشان بعد از مرحوم حکیم نزد امام آمده بودند که ما می‌خواهیم مقلد شما بشویم، خب حالا تصور کنید مرجعی مانند امام هزاران



هزار توجیه هم در اینجا وجود دارد که ما از این وجوه میتوانیم برای گسترش اسلام برای مبارزه با ظلم در رژیم ستم شاهی استفاده کنیم، می‌آیند پیش امام، همین که طرف مینشینند می‌گویند البته ما یک شروطی هم داریم که باید بالاخره ما خرج داریم مثلا فرض کنید حزب و جمعیت و موسسه ما هرکی هست، تا اسم شرط را می‌آورد امام درنجف بودند میفرمایند بروید بیرون. آنها میروند و مقلد کس دیگری میشوند با این شرط آمده بودند] این تواضع عند الأغنیا، تواضع فی حد نفسه امر خوبیست انسان خوب است همیشه متواضع باشد اما خیلی وقت ها تواضع برای خدا نیست، برای شکستن نفس نیست، تواضع عند الأغنیا میبینید برای این است که انسان طمعی به او دارد، طمعی به نقطه ای از زندگی او دارد، به این توجه بکنید، خیلی اوقات بنده که دارم عرض میکنم من باب تذکر به همه مان است از روی کتاب هایی میخوانیم که فضای بحث مان را تلطیف کنیم، انسان همیشه از نقاط آغازین شروع میشود هیچ کسی این طور نیست بگوید بعد از اینکه به نقاط بالا دسترسی پیدا کردم آن وقت شروع میکنم به خودسازی کردن، نه حطام دنیا انسان را وقتی که یک قرآن ندارد محتاج یک قرآن میکند، و وقتی که صدها میلیارد دارد محتاج صدها میلیارد میکند. کسی که نمیتواند از یک قرآن چشم بیوشد بعد ها هم نمیتواند از صدها میلیارد چشم بیوشد. این مبارزه با نفس و مبارزه با اینگونه خواسته‌های نفسانی از اموری است که واقعا لحظه به لحظه باید نسبت به آن تنبّه داشت، عرضم این است که لحظه به لحظه باید محاسبه کرد، لحظه به لحظه باید انسان خودش را مورد توجه قرار بدهد

### بحث اصولی:

بحث در تاریخ علم اصول بود، پیدایش علم اصول را در ابتدا با هم مرور کردیم بعد وارد بحث اهل سنت شدیم مکاتب مختلفی که اهل سنت در این باره داشتند را خدمت دوستان مرور کردیم اما درباره علم اصول در میان شیعیان؛

• **علم اصول شیعی:** علم اصول در میان شیعیان دقیقا از نقطه‌ای آغاز میشود که در میان اهل سنت هم زودتر از آن به خاطر نیازی که پیدا کرده بودند آغاز شده بود، این را اشاره مفصلی کردیم که پیدایش علم اصول بعد از فقه است و پیدایش فقه بعد از پیدایش علم تفسیر و



دسترس نبودن نصوص اولیه است. قبل از اینکه وارد بحث هشام بن حکم بشویم لازم است بدانیم که در شیعه وقتی از نظر تاریخی مراجعه میکنیم میبینیم که ابتدا بحث های روایی بوده است، ابتدا روایت و جمع روایات بوده است، همین بحث چهل حدیث که گفته شده احادیث را جمع آوری بکنید چهل حدیث را جمع آوری کنید یکی از انگیزه هایی بوده که به جامعه داده شده که به جمع آوری احادیث بپردازند. نحله های بزرگی هم در آن مقطع در عراق و مدینه و ایران شکل گرفته است که به جمع آوری حدیث میپرداختند. اما یک تفاوتی در اینجا بین شیعه و سنی وجود دارد که بسیار مهم است، خود اهل سنت هم گفتیم ابتدا حدیث جمع میکردند بعد یواش یواش رسیدند به اینکه خب این احادیث با هم یک اختلافاتی دارد، متونش چیست؟ تعارض دارد؟ تهافت دارد؟ عام دارد؟ خاص دارد؟ مطلق دارد؟ مقید دارد؟ وارد مباحث فقهی شدند وقتی وارد فقه شدند به اصول نیاز شد، اما وقتی تاریخ فقه شیعه را رجوع میکنیم میبینیم در شیعه از یک جای دیگری وارد علم اصول شدیم و اون هم کلام بود. شیعه به خاطر اینکه مهم ترین مسأله اش بحث کلام بوده همواره دارای دو خاصیت بسیار مهم بوده است. یکی اتکا شدید به ائمه (ع) در طول بیش از ۲۵۰ سال حضور آن بزرگواران (ع) و دیگر اینکه همواره در یک بحث مرتب با متکلمین اهل سنت بوده اند، در میان اهل سنت این نیاز انقدرها نبوده است. چون حکومت و قدرت دستشان بوده خیلی لازم نبوده از مبانی خودشان دفاع کنند کسانی بودند دفاع میکردند. کسانی قضاوت میکردند، کسانی فقاقت میکردند، اما شیعیان در هر نقطه ای بودند مجبور بودند در مباحث کلامی بسیار بسیار پررنگ ظاهر شوند، لذا بر خلاف اهل سنت که علم اصول در میان آنها در دل علم فقه زاییده میشود، علم اصول در میان جامعه شیعه از دل مباحث کلامی در می آید مثلاً روز گذشته از چندین روات اهل بیت یاد کردیم، هشام بن سالم، هشام بن حکم و شاگردش یونس ابن عبدالرحمن، اینها همه متکلمین بزرگ شیعه اند، سید حمیری که جزو روات ما هست، فقیه هم هست اما مباحث کلامی هم داشته یک کتابی داشته که در دسترس نیست اما جزو قدیمی ترین کتاب هایی بوده که مباحث اصولی در آن مطرح شده است. عنوان کتاب را ببینید: «کتاب مابین هشام بن حکم و هشام بن سالم» بعد این عنوان اصلی اش است



پیرامون چی؟ القیاس و والأرواح و الجنة و النار والحديثین المختلفین؛ از چهار مبحثی که در آنجا مطرح شد دوتاش کلامی است دوتا اصولی بحث جنت و نار بحث کلامی است، جامعه شیعی به تبع و پیروی از اهل بیت(ع) دارای عقایدی در این باب بوده است. این عقاید در مجامع علمی آن وقت مطرح بوده است. هشام ابن حکم مناظرات بسیاری در بصره دارد. اینها در مجامع مختلف مطرح می شده است. طبیعتاً اینها باید از عقاید اهل بیت(ع) دفاع می کردند، الجنة والنار بحث کلامی؛ الأرواح که روح چیست باز هم بحث کلامی؛ در کنار او القیاس و الحديثین المختلفین هم مطرح شده است.

یا مثلاً کتاب دیگری از هشام ابن حکم نقل کرده اند که کتابُ الأخبار و کیف تصح اختلاف الحدیث<sup>۱</sup>، از قدیمی ترین متونی که در میان هم شیعه و هم سنی مطرح است، یک کتاب اصولی است که معروف است به «الألفاظ» که منسوب است به هشام بن حکم است پس جایگاه ممتاز حلقه هشام [که بیشتر شاگردان و خودش بودند] پیرامون اجتهاد الرأی و بحث اختلاف حدیث بوده است. این مباحثی است که پیرامون ابتدای حلقه هشام داریم اولین آثار پیرامون اختلاف حدیث است که طبیعی بوده و قبلاً به آن اشاره کردیم؛ معمولاً روایات متعارضه میرسید پس طبیعتاً پیرامون تعارض باید نظر داده میشد. لذا اولین مباحث علم اصول که مطرح میشود مربوط به مباحث تعادل و تراجیح است و بعد مباحث الفاظ بوده که مطرح می شده است و یکی از قدیمی ترین کتبی که پیرامون مباحث الفاظ است کتابیست به نام تفسیر نوئمانی که معلوم نیست نویسنده اش کیست و تاریخ دقیقش هم معلوم نیست و عنوان هم ندارد اما چون پیرامون تفسیر بوده به تفسیر نوئمانی مشهور شده است. این کتاب که نباید بعد از قرن سوم باشد و باید در طول قرن دوم و نهایتاً آغازین سال های قرن سوم نوشته شده باشد، اگرچه کتاب تفسیری است اما در آن مباحث علم اصول هم مطرح میشود.

مراحل تدوین علم اصول:

اما در مورد مراحل تدوین علم اصول در شیعه چهار مرحله را بررسی میکنیم:

۱. مرحله ماقبل تألیف

---

۱- الأخبار کیف تفتح



۲. مرحله تألیف علم اصول

۳. مرحله شکوفایی

۴. مرحله بلوغ

اینها را با هم مرور میکنیم ضمن اینکه اون مطلب که اشاره کردم در ذهنتان داشته باشید که اصول در میان شیعیان از دل چه علمی بیرون آمد؟ از علم کلام، جزو تفاوت هایی که قبلا گفته بودیم بین شیعه و سنی وجود دارد، یکی انفتاح باب اجتهاد بود، یکی هم بحث این بود که ما طبیعتا بعد از دوران غیبت کبری به این نیاز رسیدیم اما اهل سنت زودتر، این را هم میشود به عنوان تمایز بعدی در این باره قرارداد.

مرحله اول؛ ماقبل تألیف

- هشام ابن حکم (م ۱۹۹ ه.ق): اولین کسی که در آن دوره می شود نام برد هشام ابن حکم است. کتابی که از او هست «الألفاظ و مباحثها» که البته در دسترس نیست ابن ندیم گفته همچین کتابی از هشام ابن حکم بوده اما کتابش در اختیار نیست.
- یونس ابن عبدالرحمن (م ۲۰۸ ه.ق): نفر بعدی است، کتابش هم *اختلاف الحدیث و مسائله* نام دارد که در دسترس نیست و فقط نقل شده است.
- ابوسهل نوبختی (م ۳۱۱ ه.ق): نفر سوم ابوسهل نوبختی<sup>۱</sup> است کتابی داشته تحت عنوان *الخصوص و العموم*؛ نکته مهمی که در ابوسهل نوبختی و فقیه بعدی یعنی حسن بن موسی نوبختی هست این است که این دو نفر متکلم اند. پس میبینید از اینجا هم هشام هم یونس هم ابوسهل هم حسن همه اینها متکلمین بزرگ شیعه اند که مباحث اصولی را نوشته اند، تا

۱- این نوبختی ها راجع به آنها مطالعه کنید شیرین است یک خاندان اند، مرحوم عباس اقبال آشتیانی کتابی دارد تحت عنوان "خاندان نوبختی" که یک جلد است، این خاندان نوبختی از خانواده های پر نفوذ و بسیار موثر و پولدار و شیعه در بغداد بودند. به وزارت می رسیدند بسیار تجارت بغداد در اختیارشان بوده است. شهر بغداد یک رودخانه از وسطش میگذرد که بغداد را به دو نیم تقسیم میکند، یک طرف به سمت ایران است یک طرف سمت اردن و سوریه است. یکی از این دو منطقه کرخ و دیگری رساسه نام داشته است. منطقه کرخ منطقه شیعه نشینی بوده و شیعیان در آن بسیار زیاد بودند، الان هم که بغداد پر شیعه است به خاطر همین منطقه کرخ است، این منطقه که شیعه نشین است دارای خانواده های بسیار متعددی بوده که در اونجا زندگی میکردند که یکی از آنها خاندان نوبختی است، که از دل این خاندان نوبختی انقدر آدم های بزرگ آمدند که یکی شان هم اصلا به نواب خاص تبدیل شد، باز از نظر تاریخی وقتی وجود مبارک امام زمان (عج) بدینا آمدند مادر امام (عج) که در حقیقت مورد حسد جعفر قرار گرفت و دعواهایی پیش آمد و شکایت کردند وقتی خواستند اینها رو نگهداری کنند بردند در خانه همین خاندان نوبختی نگهداری کردند، یکی دیگرشان کتاب *فرق الشیعه نوبختی* را نوشته است. یکی دیگر همین ابوسهل نوبختی است که در صده چهار میزیسته و بحث های فقهی اصولی داشته است.



همین دوره ما هنوز فقها وارد اصول نویسی نشده اند، و این ابوسهل از نظر اصولی هم بسیار آراءش به آراء معتزله نزدیک بود؛ ابوسهل کتابی دارد به نام الخصوص و العموم در رد رساله شافعی که در علم اصول نوشته است. پس این جناب ابوسهل کتابی هم به صورت جدلی در رد بر کتاب شافعی که به نام الرساله بود به رشته تحریر درآورده است.

• حسن بن موسی نوبختی (م ۳۱۰ ه.ق): کتابی که از ایشان هست کتاب *خبر الواحد و العمل* به، پیرامون خبر واحد است، نکته ای که لازم است دقت شود این است که یکی از تمایزات شیعه تا قبل از شیخ طوسی این است که در مقابل اهل سنت که خبر واحد رو قبول داشتند، شیعیان خبر واحد را قبول نداشتند و معتقد بودند حجت نیست، و این که معتقد به عدم حجیت بودند یعنی یا اصلا قبول نداشتند یا اینکه بعدا کما اینکه میرسیم در آراء شیخ طوسی مرور میکنیم به معنای دیگری است که حالا میبینیم که شیخ طوسی خواسته آن را معنا کند و الا در کلام مفید هست در کلام سید مرتضی هست و همین هم «خبر الواحد و العمل به» در حقیقت به نوعی همان عقیده سنی متکلمین شیعه است.

خب این چهار نفری هستند که در دوره ماقبل تالیف علم اصول از آنها یاد کردیم تا قبل از اینکه وارد مرحله تالیف بشویم بگوییم که آن زمان در میان شیعیان سه پایگاه مهم وجود دارد. پس ما در دوره ماقبل تالیف سه مرکز داریم، اول مدینه؛ در اون وقت مدینه یک پایگاه برای اندیشه شیعه است، دوم کوفه و سوم شهر قم؛ که در حقیقت یک شعبه ای از کوفه محسوب می شد، چون قم را در حقیقت اشعریون پدید آوردند و اشعریون قم هم از کوفه آمدند، از کوفه کوچ کردند و آمدند به قم.

مرحله دوم: تألیف علم اصول

مرحله دوم مرحله تالیف علم اصول است؛

• ابن عقیل عمانی: در این دوره میشود از ابن عقیل عمانی یاد کرد که متاسفانه تاریخ وفاتش معلوم نیست و کتابی دارد به نام *التمسک بحبل آل الرسول (ص)* و نکته ای که در آراء ابن عقیل به آن اشاره کرده اند این است که ابن عقیل هم گرایشات به اندیشه معتزله در رفتارش بوده است.



- ابن جنید اسکافی (م ۳۸۱ ه.ق): نفر بعدی ابن جنید اسکافی صاحب کتابی به نام *تهذیب الشیعه* است، ابن جنید یک نکته مهمی است در تاریخ شیعه به خاطر اینکه تنها فقیهی است که قیاس را قبول دارد در بین شیعیان تا قبل از او به شدت با قیاس برخورد میشد، بعد از او هم به شدت با قیاس برخورد میشد، اما ابن جنید فقیه شیعی مسلکی است که در حقیقت قیاس را قبول دارد. همزمان با او قیاس توسط قمی ها و اهل عراق مورد قبول نبوده است و هم قمیون و هم اهل عراق حرف او را قبول نداشتند و علیه (مبانی) او فتوا میدادند، اما در نیشابور خراسان، گروهی بودند که عقیده او را قبول میکردند، مثلا گفته اند فضل ابن شاذان عقیده او را قبول کرده و به قیاس فتوا میدادند، اهمیت ابن جنید در پذیرش قیاس در شیعه بسیار مهم بوده است البته بعد از او تقریبا اندیشه اش از میان رفته است

- ابو منصور صرام نیشابوری: نفر بعدی أبو منصور صرام نیشابوری است که تاریخ وفاتش در دست نیست، کتابی دارد به نام *بیان الدین فی الأصول* که عموما هم در زمینه رد قیاس است. شاید بیشتر ناظر به همان که گفتیم در خراسان فضل ابن شاذان تبعیت از اندیشه ابن جنید کرده است، ابومنصور هم که نیشابوری است احتمال دارد ردیه ای بر آراء ابن جنید باشد بحث درونی جامعه شیعه است، از او کتابی هم تحت عنوان *ابطال القیاس* گفته اند که در دسترس نیست.

- ابن داود (م ۳۶۸ ه.ق): نفر بعدی ابن داود است که به او میگویند شیخ القمیین کتابی به نام *مسائل الحدیثین المختلفین* دارد

- شیخ مفید (م ۴۱۳ ه.ق): نفر بعدی که مهمترین فرد در این دوره است مرحوم شیخ مفید است، در مورد او کتابی که در این باب ذکر شده *التذکره باصول الفقه* است، اما چندین مسأله را در زندگی شیخ مفید باید توجه کرد، نکته اول در زندگی او این است که مرحوم شیخ در بغداد بود و بغداد آن روز اوج بلوغ فکری و ذهنی خودش را میگذراند. یکی از مقابله های شیخ مفید با اخباریون شیعه است، البته اخباریون نه به معنایی که روزگار ما باهاش تماس داریم، به کسانی که روایت میگفتند و خیلی به فقه کار نداشتند لذا مرحوم شیخ کتابی به نام «*تصحیح اعتقادات شیعه*» دارد، تماما حملات بسیار تند به صدوق است، مثلا صدوق سهو



النبی را قبول دارد، گفته پیامبران هم میتوانند سهو انجام بدهند مفید چندین جا بهش حمله میکند، استاد بزرگوار آیت الله جوادی یک جایی میگفتند تعبیرش این است که به صدوق میگوید تو روایت را نقل کن چکار به این کارها داری؟ انقدر ادبیاتش نسبت به صدوق ادبیات تندی است، پس از طرفی متولی بحث تصحیح اعتقادات شیعه است، از طرفی یک فقیه بزرگ است، یعنی اندیشه حدیثیون شیعه که در اوج بلوغش بوده اون هم دوره ابن بابویه خب بعد صدوق و کلینی، چون درحقیقت از فوت کلینی تا فوت مرحوم شیخ مفید حدود نود سال میگذرد یعنی مرحوم شیخ مفید به اوج بلوغ خودش که رسیده در حقیقت در دوره بلوغ صدوق است، صدوق ۳۵۰ است مرحوم کلینی هم احتمالاً ۳۳۰ است، مرحوم مفید هم که گفتیم ۴۱۳ است، پس از طرفی هم بحث فقه را داشته از طرفی هم به نوعی زعامت شیعه را داشته گفتیم بغداد است، بغداد اوج بلوغش است، شیعه آرام آرام تبدیل به یک مذهب قدرتمند کلامی شده است. در بغداد در منطقه کرخ تعداد زیادی شیعه دارد، مناطق مختلف گسترش دارد در کوفه، در قم و در خراسان بودند، دارای یک پتانسیل بسیار بزرگی است، برای اینکه بدانیم اون دوره شیعه در چه وضعیتی است یادمان بیاید که سید رضی که شاگرد همین شیخ مفید است، از طرف عباسیون به عنوان حاکم و والی منطقه حجاز منسوب میشود یعنی تا این مقدار شیعیان دارای نفوذ کلمه در محدوده جهان اسلام بودند.

